اتحاد و همبستگی در سیره نبی اکرم (ص)

قرآن یکی از آداب معاشرت و زندگی، روحیّه هماهنگی و همبستگی اســـت. زمانی که مردم بخواهند زندگی خوبی در اجتماع داشته باشند و تحوّلات عظیمی در شئون مختلف زندگی به وجود آورند، باید اجتماعی زندگی کنند، اجتماعی فکر کنند و تصمیم بگیرند و اجتماعی عمل کنند؛ چراکه بشر بدون تعاون و اجتماع نمی‌تواند به زندگی خود ادامه دهد و تا افراد جامعه با یکدیگر متّحد نشوند، موفقیّتی نصیبشان نخواهد شد. در اســـلام نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در راستای دعوت و پیشبرد اسلام و تشکیل جامعه‌ای اسلامی، می‌بایست اصل اتحاد و همبستگی در جامعه برقرار کنند. از این رو موضوع اتحاد و همبستگی یکی از مهم‌ترین اهداف و دغدغه‌ها در سیره اجتماعی رسول خدا بوده است.در نوشتار حاضر این موضوع بیشتر تبیین شده است.

وحدت و همبستگی در سیره رسول خدا (ص)

پیامبر اکرم (ص) در حیات سیاســـی و اجتماعی اقدامات بسیاری در راستای اتحاد و هبستگی انجام داد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. پیمان نامه‌ها

رسول خدا (ص) در دوران نبوتشان پیمان‌هایی از مسلمانان گرفتند که یکی از مهم‌ترین اصل‌های آن، اعلام همبستگی و اطاعت از شخص پیامبر بود. ازجمله این پیمان‌ها، بیعت عقبه اول و دوم بود که در سال دوازدهم و سیزدهم بعثت با عده‌ای از مردم یثرب که تازه مسلمان شده بودند، در شـــهر مکه منعقد شد.(۱) پس از آنکه رسول خدا به مدینه هجرت کردند؛ چندین پیمان مهم از جانب ایشان منعقد گردید. از جمله این پیمان‌ها، عقد اخوت میان مهاجر و انصار بود. چند ماه پس از هجرت، پیامبر به اصحاب خود فرمود: «تَآخوا فی الله أخَوَین أخوین: در راه خدا، دوتا دوتا با یکدیگر برادر شوید.»(۲) این پیمان میان نزدیک به صد نفر از مهاجر و انصار بسته شد. از بین بردن کینه‌ها و دشمنی‌ها، زدودن غربت و تنهائی مهاجران و جایگزین کردن پیوند ایمانی به جای پیوندهای قومی و نژادی، از جمله اهداف عقد اخوت شمرده شده است. این پیمان نامه‌ها همیشه میان افراد مسلمان نبود؛ بلکه بسیاری از این پیمان‌ها فراتر از آن بود و حضرت با اعلام همبستگی میان مسلمانان و قبایل اطرف مدینه، درصدد بودند تا علاوه بر یک پیمان دینی از جهت منطقه‌ای نیز نوعی اتحاد و هماهنگی برقرار کنند، چراکه با توجه به حضور قبایل و طوایف متعددی که در مدینه و اطراف آن زندگی می‌کردند؛ هنوز سنت‌هایی از عصر جاهلی و یا اختلافاتی دیده می‌شد که ریشه در گذشته داشت؛ از سوی دیگر حضور قبایل یهودی نیز زمینه‌های تازه‌ای برای ایجاد اختلاف فراهم می‌کرد.

با توجه به این شـــرایط، رسول خدا برای تشکیل یک دولت اسلامی، در قدم اول می‌بایست این اختلافات را حل و فصل کنند. ازاین رو پیمانی میان همه مردم مدینه اعم از مسلمان و غیرمسلمان که یهودیان ساکن مدینه را شامل می‌شد، منعقد گردید.(۳)

مهم‌ترین پیمان‌های عصر نبوی

الف) بیعت رضوان یا شجره: بیعت پیامبر با مسلمانان در راه ورود به مکه در سال ششم هجرت.(۴)

ب) صلح حدیبیه: پیمانی میان پیامبر و مشرکان مکه در سال ششم هجری.(۵)

ج) صلحنامه ثقیف: پیمانی در ســـال نهم میان پیامبر و قبیله ثقیف ساکن در طائف.(۶)

د) پیمان با مسیحیان نجران: پیمانی که پس از خودداری آنها از مباهله، بین پیامبر و مسیحیان نجران صورت گرفت.(۷)

۲. مبارزه با عوامل اختلاف‌زا

از دیگر اقدامات پیامبر(ص)مقابله با عواملی بود که منجر به اختلاف میان مسلمانان می‌شد. مانند:

الف) تخریب مسجد ضرار: هرچند مساجد و عبادتگاه‌ها از جمله اماکن مقدس و دارای جایگاه ویژه‌ای هستند؛ اما اگر ساخت و ساز مسجدی با انگیزه‌های منافقانه صورت گرفته باشد، بشدت با آن مبارزه و مقابله صورت می‌گیرد. ازاین رو، مسجد ضرار که با هدف و انگیزه ضربه زدن به انسجام مسلمانان، تأسیس و پایه گذاری شده بود، به دستور خداوند ویران شد تا از یک ســـو عامل نفاق نابود شود و از سوی دیگر ارزش و جایگاه انسجام و همبستگی بیان گردد. قرآن می‌فرماید: «کسانی که مسجدی ساختند برای زیان رســـاندن (به مســـلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه‌افکنی میان مؤمنان و به عنوان کمینگاه برای کســـی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود....»(۸)

> **قبل از ظهور اسلام، مسائل قومی، نژادی، زبانی و... بشدت مطرح بود و در صحنه‌های مختلفی ظهور می‌کرد، ولی پیامبر اکرم مبارزه جدی علیه مسائل قومی و نژادی را، که عامل عمده اختلاف و تفرقه به حســـاب می‌آمد، سازماندهی کرد و فرمود: هیچ قومی بر اقوام دیگر، هیچ نژادی بر نژادهای دیگر و... فضیلت و برتری ندارد؛ چرا که همه از نسل آدم و حوا هستند و آدم نیز از خاک خلق شده است. تنها تقوا و پاکدامنی است که باعث فضیلت و کرامت انسان‌ها می‌شود.**

ب) مبارزه با نژادپرستی: قبل از ظهور اسلام، مسائل قومی، نژادی، زبانی و... بشدت مطرح بود و در صحنه‌های مختلفی ظهور می‌کرد، ولی پیامبر اکرم مبارزه جدی علیه مسائل قومی و نژادی را، که عامل عمده اختلاف و تفرقه به حساب می‌آمد، سازماندهی کرد و فرمود: «هیچ قومی بر اقوام دیگر، هیچ نژادی بر نژادهای دیگر و... فضیلت و برتری ندارد؛ چرا که همه از نســـل آدم و حوا هستند و آدم نیز از خاک خلق شده است. تنها تقوا و پاکدامنی است که باعث فضیلت و کرامت انسان‌ها می‌شود: «إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاکُمْ»(۹)

ج) جانشینی امیرالمؤمنین(ع) در جنگ تبوک: پس از آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تصمیم به نبرد با رومیان گرفتند؛ برخی از منافقان مدینه از حضور در ســـپاه ســـر باز زدند و یا کوشیدند تا در دل مسلمانان نسبت به نتیجه نبرد با روم، هراس بیندازند و میان آنها اختلاف ایجاد کنند. در این راستا پیامبر امیرالمؤمنین را به جانشینی خودش در مدینه منصوب کرد و فرمود: «مدینه جز با من یا تو سامان و صلاح نخو اهد یافت.»(۱۰)

۳. وحدت و انسجام در مسائل عبادی

در بین احکام عبادی و دستورات الهی، مردم موظف هستند اعمالی چون نماز جمعه و حج را به صورت جمعی انجام دهند. در اسلام نسبت به اجتماع مسلمانان در برخی اعمال عبادی، مانند نماز جماعت تأکید شده است. این اجتماعات نه تنها مظهر شکوه و عظمت اسلام است؛ بلکه اتحاد و همبستگی مسلمانان را نشان می‌دهد. همچنین سخنانی که از رسول خدا در سفارش به اتحاد و همبستگی مسلمانان وارد شده و یا حتی تعبیر امت در کلام حضرت که بر همه پیروانشان اطلاق می‌شود، خود نشان از یک اتحاد فکری مذهبی در میان مسلمانان دارد.

پی نوشت‌ها:

۱. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا، ج۱، ص۴۳۱.
۲. همان، ص۵۰۵.
۳. همان، ص۵۰۱.
۴. همان، ص۳۱۵.
۵. همان، ص۳۱۷.
۶. همان، ص۵۴۱.
۷. طبرســـی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، انتشارات ناصرخسرو، بی‌تا، ج۲، صص۷۶۳-۷۶۲.
۸. توبه، آیه ۱۰۷.
۹. حجرات، آیه ۱۳.
۱۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشـــاد، قم، کنگره شـــیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ج۱، ص۱۵۵.

سید کاظم فلاح زاده

مفهوم «قلب» در قرآن و حالات آن

علی پوریا

قلب در آموزه‌های قرآنـــی دارای کاربردهای متنوعی است. اما بیشترین کاربرد آن در قرآن به معنای جان و روان انسان یا همان ذات انسانی است. این بدان معناســـت که حقیقت انسانی همان قلب است؛ از این‌رو همه خوبی‌ها و بدی‌ها به آن نسبت داده می‌شود و سلامت قلب به معنای سلامت ذات انسانی و بیماری یا مرگ آن به معنای مرگ حقیقی انسان است.

در قرآن برای قلب همانند جسم حالات گوناگونی بیان شـــده است. اگر جسم حالاتی چون سلامتی، بیماری و مرگ را تجربه می‌کند، قلب آدمی نیز این سه حالت را تجربه خواهد کرد. نویسنده در نوشتار زیر درباره چیستی قلب، حالات گوناگون آن و راه‌های درمان بیمار دلی سخن گفته است.

***

قلب، مرکز حیات واقعی انسان

قلب در فارسی دل، گاه به معنای جسم صنوبری شکل است که در طرف چپ سینه است و کارش تصفیه خون و تلنبه کردن آن به تمام بدن از طریق سرخرگ‌ها، سیاهرگ‌ها و مویرگ‌هاست تا مواد غذایی، اکسیژن و دیگر نیازهای بدن به وسیله خون تامین شود و با کمک موجودات ریز و زنده‌ای چون گلبول‌های سفید و سرخ، جسم بشر را زنده نگه دارد.

اما در آموزه‌های دینی منظور از قلب همان روان و جان آدمی است؛ از این‌روست که حکیم، قلب حقیقی را نفس ناطقه می‌گوید.

باید یادآور این نکته شد که روح یا همان جان هنگامی که در کالبد جسمانی قرار می‌گیرد، از آن به نفس یا نفس ناطقه تعبیر می‌شود که در زبان فارسی از آن به روان یاد می‌شود.

همین قلب است که ادراک و علم آدمی بدان منسوب است. در آیات قرآن و روایات هرگاه از قلب سخنی به میان می‌آید، منظور همان روح دمیده در کالبد آدمی یعنی روان و نفس ناطقه اســـت که به عنوان مسئول اعمال و افکار و عقاید شناخته می‌شود و مخاطب و معاتب می‌باشد.(کشّاف اصطلاحـــات الفنون و العلـــوم، ج ۲، ص ۱۳۳۴ ـ ۱۳۳۵، «القلب»؛ لغت‌نامه، دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۵۵۸۵ ـ ۱۵۵۸۶، «قلب».) در قرآن از این قلب با عناوینی چون فؤاد، صدر و مشتقات آن نیز تعبیر شده است.

بنابراین، قلب آدمی، نه‌تنها مرکز حیات واقعی انسان است، بلکه مرکز تفکر و ادراک و فهم و علم آدمی می‌باشد و مخاطب پیام‌های الهی اســـت و هرگاه برخلاف خواسته الهی عمل کند، مورد عتاب و عقاب قرار می‌گیرد.خداوند آرامش و اضطراب را نیز به همین قلب اســـتناد می‌دهد و آن را محل عواطف و احساســـات انســـانی می‌داند. (بقره، آیـــه ۲۶۰؛ رعد، آیه ۲۸؛ هود، آیه ۱۲۰) چنان‌که ایمان و کفر(نحل، آیه ۱۰۶) و علم و جهل(اعراف، آیه ۱۷۹) نیز به قلب نسبت داده شده است. پس می‌توان گفت که حقیقت انسانی همین قلب است. به سخن دیگر، روح خداوندی که در کالبد انســـان دمیده شده، در مقام تجلی از آن به روان و قلب یاد می‌شود. بنابراین، مراد از قلب در آیات و روایات همین جسم صنوبری شکل نیست که در طرف چپ بدن قـــرار گرفته و با ضربان مداوم خـــود خون را به تمام بدن می‌فرستد و حیات حیوانی را تداوم می‌دهد، زیرا در قرآن شریف چیزهایی به قلب نسبت داده شده که با این جسم صنوبری شکل تناسب ندارد. پس باید گفت: مراد از قلب همان گوهر مجرد ملکوتی است که انسانیت انسان به آن بستگی دارد. بر اساس این تفسیر و تعبیر از قلب باید گفت که حیات ما بســـتگی به قلب و روح دارد. اوست که جسم مادی و کالبد جســـدانی ما را اداره می‌کند و تمام اعضا و جوارح، مســـخر او هستند و همه اعمال و حرکات از قلب حقیقی سرچشمه می‌گیرد. چنان‌که همین قلب به سبب آنکه مخاطب است و امر و نهی بدان تعلق می‌گیرد و علم و ادراک و دانش به آن بسته است، سعادت و شقاوت انسان نیز به چگونگی کارکرد قلب بستگی دارد.

> **در آیات قرآن و روایات هرگاه از قلب سخنی به میان می‌آید، منظور همان روح دمیده در کالبد آدمی یعنـــی روان و نفس ناطقه است که به عنوان مسئول اعمال و افکار و عقاید شناخته می‌شود و مخاطب و معاتب می‌باشد.**

احوالات سه‌گانه قلب: سلامت، بیماری و مرگ

قلب به معنای گفته شده، همانند جسم انسانی دارای سه حالت اصلی ســـلامت، بیماری و مرگ است. از این‌رو خداوند از سلامت قلب(شعراء، آیه ۸۹) و قلب بیمار(بقره، آیـــات ۸ و ۱۰) و قلب مرده (روم،آیه ۵۲؛ توبه، آیه ۱۲۵) سخن گفته اســـت. در این آیه اخیر این معنا مورد تاکید است که کافران به سبب کفر و گناه خویش چنان قلب را از کارکرد اصلی خود دور می‌سازند که می‌میرد. لذا وقتی با چنین اشخاصی مواجه می‌شویم، هیچ قدرت تشخیصی ندارند و همه چیز را انکار می‌کنند؛ زیرا قلبشان مرده است.

البته تا رســـیدن قلب از سلامت به دلمردگی راه بس طولانی پیموده می‌شـــود. به این معنا که انسان‌ها در یک فرآیندی قلب سالم خود را بیمار کرده و آن را به سمت و سوی مرگ سوق می‌دهند. از این‌روست که در قرآن غیر از حالات سه‌گانه اصلی یعنی سلامت، بیماری و مرگ، صفات چنـــدی را برای قلب بیان می‌کند که بیانگر حالات میانی آن اســـت.بنابراین، از سلامت قلب تا مرگ قلب راهی بس طولانی است. حالات بیماری قلب را خداوند با صفاتی چون انصراف(توبه، آیه ۱۲۷)، ضیق(انعام، آیه ۱۲۵)، انکار(نحل، آیـــه ۲۲)، تعصب(فتح، آیه ۲۶)، زنگار(مطففین، آیه ۱۴)، قساوت(زمر، آیه ۲۲)، طبع(نساء، آیه ۱۵۵)، غشاوه(بقره، آیـــه ۷) و ختم(بقره، آیه ۷) و مانند آن بیان می‌کند. همه این حالات که بیماری قلبی اســـت(بقره، آیه ۱۰) در یک فرآیندی اگر درمان نشود، به مرگ قلب می‌انجامد و انسان دلمرده می‌شود.(روم، آیه ۵۲)

قلب زمانی سلامت خود را از دست می‌دهد که دچار بیماری شود و هنگامی بیمار می‌شود که با گناه و بی‌تقوایی دچار زنگار بشـــود(مطففین،آیه ۱۴) و پرده و غشاوه‌ای بر آن آویخته شود(بقره، آیه ۷)، در آن صورت دیگر نمی‌تواند حقایق هستی را همچون آینه‌ای صاف بنمایاند، بلکه گناه آن را کدر و تیره ساخته است و زنگار بر آن افکنده است. افزایش گناه موجب می‌شـــود تا دریچه قلب تنگ شـــود (انعام، آیه ۱۲۵)

همچنین کم‌کم بر روی قلب پرده‌ای آویخته شـــود و قلب دیگر نتواند حقایق را از طریق ابزارهای شـــناختی به دست آورد و بشناسد.(بقره، آیه ۹۳) این‌گونه است که قلب دچار ســـنگدلی و قساوت می‌شـــود(زمر، آیه ۱۲) و انـــدک اندک طبیعت خود را از دســـت می‌دهد و طبع دیگری می‌گیرد(نساء، آیه ۱۵۵) و در نهایت مهر می‌خورد (بقره، آیه ۷) و می‌میرد.(روم، آیه ۵۲)

چشم‌ها خشک نمی‌شود مگر بر اثر سنگ‌دلی
و سنگ‌دلی پیدا نمی‌شود مگر بر اثر گناهان زیاد
امام علی (علیه السلام)

در هـــر مرحله‌ای که قلب بیمار اســـت(بقره، آیه ۱۰) نسبت به حقایق واکنشی منفی از خود بروز می‌دهد. درجه شدت و ضعف آن نیز بســـتگی به درجه‌ای دارد که قلب بیمار به آن دچار است. از این‌رو خداوند از درجات واکنشی متعددی گزارش می‌کند که قلب نسبت به حقایق از خود بـــروز می‌دهد. گاه به انکار و گاه به رویگردانی یا به تعصب رو می‌آورد. هر نوع واکنش منفی قلب نشانه‌ای از درجه و درصد بیماری اســـت که قلب بدان دچار است.خداوند در آیاتی از شـــدت و ضعف بیماری قلب و واکنش‌های منفی آن ســـخن به میان آورده است. از جمله در آیات ۸ تا ۱۰ سوره بقره از افزایش بیماری قلب منافقان سخن می‌گوید که به سبب افزایش گناه و انصراف و انکار آیات حق ایجاد می‌شود. هرچه عناد و انکار و رویگردانی از حقایق از سوی منافقان افزایش یابد به همان اندازه ارتکاب گناه و فحشـــا افزایش می‌یابد و به همان میزان نیز قلب بیمارتر می‌شود.

نشـــانه‌های این افزایش را می‌توان در شـــدت انکار و اذیت و آزار(احزاب، آیات ۵۹ و ۶۰)، تمسخر مؤمنان(مدثر، آیـــات ۳۰ و ۳۱)، افتراء و تهمت(بقـــره، آیات ۱۰ و ۱۳)، انذارناپذیری(بقره،آیـــات ۶ تا ۱۰)، پلیدی و خباثت(توبه، آیـــات ۱۲۴ و ۱۲۵)، خدعه و نیرنگ(بقره، آیات ۸ تا ۱۰)، دروغگویی (همان)، دوستی با دشمنان(مائده، آیات ۵۱ و ۵۲)، فتنه‌گری(آل عمران، آیه ۷)، نافرمانی از خدا(مائده، آیه ۵۱ و ۵۲)، فسادگری(بقره، آیات ۸ تا ۱۱)، کینه(محمد، آیـــه ۲۹)، فقـــدان درک حقایق(بقره، آیـــات ۸ تا ۱۲)، نصیحت‌ناپذیری(همان)، تـــرس و نگرانی از حال و آینده خویش(مائـــده، آیات ۵۱ و ۵۲)، اعراض از قانون و رهبران جامعه(نـــور، آیات ۴۸ تا ۵۰)، نفاق(بقره، ایات ۸ تا ۱۰) و کفر(همان و توبه، آیه ۱۲۵) شناسایی کرد.

> **کاری کـــه نماز و روزه و اعمال عبادی انجام می‌دهد، درمان بیماری قلب، تصفیه آن از ناپاکی‌ها و چرک‌ها و زنگارهاست. از این رو خداوند قرآن را به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین درمان برای شفای قلوب مطرح می‌کند و خواهان توجه ویژه به این معجزه‌گر قلب می‌شود.**

راهکار درمان بیماردلی

در آیات قرآن سلامت و سعادت اخروی انسان منوط به سلامت قلب و خشوع آن نسبت به خدا دانسته شده و کفر و نفاق به عنوان بیماری قلب معرفی شده است. بنابراین، همان‌گونه که بدن بیمار می‌شـــود روان و قلب آدمی نیز بیمار می‌شـــود و باید آن را درمان کرد. از آنجا که بیماری قلب به مراتب از بیماری جسم خطرناک‌تر و سخت درمان‌تر می‌باشد، لازم است اهتمام بیشتری به بیماری‌های قلبی شود؛ زیرا نه‌تنها سعادت و شقاوت آدمی به سلامت و بیماری و دلمردگی قلب بستگی دارد، بلکه سعادت و شقاوت دنیوی نیز بدان بســـته است؛ زیرا اگر کسی قلبی بیمار یا دلمرده داشته باشد، نمی‌تواند زندگی همراه با آرامش و آسایشی را در دنیا تجربه کند؛ چرا که قلب بیمار نمی‌تواند حقایق را چنان‌که هست بشناسد و نسبت به آن واکنش درست بروز دهد. پس همواره دارای شـــخصیت نامتعادل با رفتارهای نامتعارف خواهد بود و از جامعه و مردم رنجیده و مردم و جامعه از او گریزان خواهند بود و نمی‌تواند در همین دنیا نیز رنگ آسایش و آرامش را ببیند. از این‌رو خداوند از انسان‌های خردمند می‌خواهد تا به درمان بیماری قلب بپردازند؛ زیرا در صورت دلمردگی دیگر امکان نجاتی برای انسان نیست.

خداونـــد از مردمان می‌خواهد تا با بهره‌گیری از قرآن که شفای قلب و بیماری خطرناک آن است به درمان خود بپردازند.(یونس، آیه ۵۷؛ اســـراء، آیه ۸۲؛ فصلت، آیه ۴۴) قرآن به سبب آنکه نوری الهی است تاثیرات شگرفی بر جسم و روان آدمی به‌جا می‌گذارد. این نور می‌تواند از زنگارها و پرده‌ها بگذرد و بر قلب بتابد و امکان تشخیص حق از باطل را برای شخص فراهم آورد.

آموزه‌های قرآنی کمک می‌کند که قلب از چرک‌ها و زنگارها پاک و تصفیه شود و دوباره صفای پیشین خود را به‌دست آورد. کســـی که دچار بیماردلی است می‌تواند با بهره‌گیری از آموزه‌های قرآنی و اطاعت از روش‌های درمانی قرآن، قلب خود را به حالت نخست در آورد و زمینه تجلی حقایق را در قلب خویش فراهم آورد. کاری که نماز و روزه و اعمال عبادی انجام می‌دهد، درمان بیماری قلب، تصفیه آن از ناپاکی‌ها و چرک‌ها و زنگارهاســـت. از این‌رو خداوند قرآن را به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین درمان برای شفای قلوب مطرح می‌کند و خواهان توجه ویژه به این معجزه‌گر قلب می‌شود. اگر کسی بخواهد قلب بیمار خود را درمان کند با کمک قرآن می‌تواند گام بزرگی را بردارد تا دوباره قلب سالم و پاکی را به‌دست آورد. بازگشت و توبه به خدا و قرآن (تحریـــم، آیه ۴؛ مائده، آیه ۴۱) و بهره‌گیری از فرمان‌های پیامبر و اطاعت از ایشان (احزاب، آیه ۵۳) موجب می‌شود تا انسان در بستر درمان قرآن قرار گیرد و تحت درمان پزشک معجزه گر خداوندی درمان را آغاز کند و دوباره صفا و پاکی قلب خود را به‌دست آورد و از قلب سالم برخوردار شود.

> **اگر کسی بخواهد قلب بیمار خود را درمان کند با کمک قرآن می‌تواند گام بزرگی را بردارد تا دوباره قلب سالم و پاکی را به‌دست آورد. بازگشت و توبه به خدا و قرآن و بهره‌گیری از فرمان‌های پیامبر و اطاعت از ایشان موجب می‌شـــود تا انسان در بستر درمان قرآن قرار گیرد و تحت درمان پزشک معجزه‌گـــر خداوندی درمان را آغاز کند و دوباره صفا و پاکی قلب خود را به‌دست آورد و از قلب سالم برخوردار شود.**

در یک فرآیندی قلب سالم می‌تواند تحت آموزه‌های قرآن و پیامبر(ص) به چنان جایگاهی از سلامت برسد که دیگر هیچ‌گونه زنگاری نتواند بر آن نشیند و خاک و خباثتی به درون آن راه یابد. این‌گونه است که قلب سلیم می‌شود و از هرگونه بیماری واکســـینه می‌کند به گونه‌ای که هیچ عامل بیرونی نمی‌تواند آن را بیمار کند و ناپاک و ناســـالم گرداند.(شعراء، آیه ۸۹)

قلب چرکین که خود درجه‌ای از درجات بیماری قلب است، زمانی شکل می‌گیرد که انسان برخلاف اصول عقلانی و اخلاق عقلایی بی‌تقوایی پیشه گیرد. اگر قلبی چرکین باشد، نمی‌تواند آموزه‌های قرآنی را بپذیرد. از این‌رو خداوند شـــرط استفاده از قرآن و آیات وحیانی آن را سلامت قلب از طریق تقوای عقلانی دانســـته است.(بقره، آیات ۲ و ۳) بنابراین، لازم است که انسان خود را در شرایطی قرار دهد که قلب با مخالفت‌های عقلانی دچار چرکینی نشود. قلب پلید به ســـبب آنکه دچار بیماری اســـت همواره به سوی پلیدی‌ها گرایش دارد، پس لازم است که آن را از هرگونه نزدیکی به پلیدی باز داشت.

انسان‌هایی که از پلیدی‌های عقلانی پرهیز می‌کنند، می‌توانند به‌خوبی از معجزه درمانگر قرآنی استفاده کنند و آثار آن را در زندگی خویش ببینند.

به هر حال، گام نخست برای اینکه انسان از بیماردلی رهایـــی یابد، قرار گرفتـــن در زیر تابش فـــروزان عقل و بهره‌گیری از فرمان‌های عقلانی و اصول اخلاقی انسانی است. چنین شخصی می‌تواند در شرایطی قرار گیرد که از داروی شفابخش و درمانگر قرآن بهره برد و خود را از شر بیماری قلبـــی نجات دهد؛ اما اگر خـــود را تحت درمان عقل قرار ندهد و احکام عقلانی را نپذیرد، قلب تیره و کدر و چرکین نمی‌تواند آموزه‌های قرآنی را بپذیرد و از آثار شفابخش آن بهره برد.(مطففین، آیات ۱۳ تا ۱۵)

قرآن برای هر درجه از بیمـــاری قلبی داروی ویژه‌ای تجویز کرده اســـت که باید بدان توجـــه یافت. از آنجا که درجات بیماری متفاوت و شـــدت و ضعف دارد نمی‌توان با هر دارویی برای هر درجه از بیماری درمان مناســـب را انتظار داشـــت؛ زیرا قلبی که مرده است تنها به معجزه‌ای الهی قابل درمان است و یا اگر قسی‌القلب شود می‌بایست از داروی خاصی برای آن مرحله ســـود برد. لذا نمی‌توان با تجویز کلی به درمان بیماران قلبی اقدام کرد؛ زیرا درجات بیماری متفاوت و دارای شدت و ضعف است و باید با توجه به درجه بیماری به تجویز دارو و درمان اقدام کرد. از این‌رو خداونـــد برای هر درجه از بیماری‌های قلبی دارو و درمان خاصی را تجویز می‌کند.

برخی از مردم انتظار دارند که انســـان ســـنگدل را با نصیحتی به راه آورند در حالی که چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. در بحث امر به معروف و نهی از منکر به این مسئله توجه داده شـــده اســـت که با توجه به شرایط بیمار قلبی می‌بایســـت درمان مناسب انتخاب و اعمال شود. از این‌رو گاه سخن از نصیحت و گاه از ضرب و زدن است. چنان‌که برخـــی با خواندن آیه‌ای بـــه راه می‌آیند و افرادی با همه نصیحت‌ها و معجزات از انکار و لجاجت دست بر نمی‌دارند. تفاوت واکنش‌های مردم نســـبت به معروف و آموزه‌های وحیانی قرآن، بستگی به درجات بیماری قلبی آنان دارد. گاه لازم اســـت تا قومی از سر راه برداشته شوند، زیرا عناد آنان به سبب دلمردگی در حدی است که دیگر جوامع را فاســـد می‌کنند از این‌روست که حضرت نوح(ع) چنان‌که خداوند در ســـوره نوح گزارش می‌کند، از نجات و درمان بیماردلی آنان نومید می‌شود و خواهان مرگ آنان و عذاب دنیوی می‌شود که انجام گرفت.

شبهه ها
و
پاسخ ها

اختلاف شوهر و والدین

شبهه: در مواردی که نظر شوهر و والدین یکی نیســـت، ترجیح با کدام است و برای بدتر نشدن وضعیت چه باید کرد؟

پاسخ: در منابع دینی مقام والدین بسیار بلند و عظیم دانسته شده است. در کنار آن با عقد ازدواج نیز حق بزرگی برای همسر انسان ایجاد می‌شود و باید این عقد ازدواج که میثاق محکم دانسته شده است را نیز حرمت بگذاریم و باید طوری عمل شود که هم حرمت والدین حفظ شود و هم حرمت همســـر و شوهر رعایت شود. در ادامه، این موضوع بیشتر واکاوی شده است:

مقام بلند پدر و مادر

خداوند متعال مقام بسیار بلندی برای پدر و مادر قائل شده و در چهار آیه از آیات قرآن، به این مقام والا اشاره شـــده است، از جمله می‌فرماید: «و به یادآورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید؛ و به مردم سخن نیک بگویید؛»(۱) این بیانِ خدا و قرار دادن امر و فرمان پدر و مادر بعد از امر و فرمان خود دلالت بر عظمت ایشان و مقام بالای آنها دارد و لازم است فرزندان آنان را تکریم کنند و تکالیف خود را نسبت به آنان به خوبی انجام دهند.

وظائف فرزند نسبت به پدر و مادر

الف) شناخت حقوق آنها و دقت در ادایِ آن حقوق؛ امام سجاد(ع) در رساله حقوق می‌فرماید: أَمّا حَقُّ أَبِیکَ فَتَعْلَمُ أَنَّهُ أَصْلُکَ وَ أَنَّکَ فَرْعُهُ وَ أَنَّکَ لَوْلَاهُ لَمْ تَکُنْ فَمَهْمَا رَأَیْتَ فِی نَفْسِکَ مِمّا یُعْجِبُکَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاکَ أَصْلُ النِّعْمَه عَلَیْکَ فِیهِ وَ احْمَدِ اللَّهَ وَ اشْکُرْهُ عَلَی قَدْرِ ذَلِک وَ لا قُوَّهَ إِلّاَ بِاللّه؛ حق پدرت بر تو آن است که بدانی او اصل تو و تو فرع اویی. اگر پدرت نبود تو نبودی؛ پس هرگاه در دلت خودپسندی راه یافت، بدان که پدرت ریشه نعمت‌هایی است که از آن برخورداری. خدای را سپاس گزار و شکر به‌جای آور.(۲)

ب) تواضع و خوشخویی و گشاده‌رویی در برابر آنان؛

ج) تلاش برای تأمین نیازهای آنان پیش از استمداد و درخواست؛

د) اطاعت از فرمان‌های ایشان.

> **اگرچه حق والدین زیاد است، ولی با توجه به وظایف زن نسبت به شوهر؛ چه وظایف شرعی چه وظایف اخلاقی، بر زن لازم است که زندگی‌ای که تشکیل داده را حفظ کند و اولویت را به حفظ زندگی خود بگذارد و شوهرش را راضی کند تا زندگی از هم نپاشـــد؛ بنابراین حتی‌الامکان باید زن، شـــوهرش را با گفت‌وگو و محبت راضی کند تا بتواند وظایفش را نسبت به والدین انجام دهد.**

وظایف اخلاقی زن نسبت به شوهر

زن نســـبت به شـــوهر وظایف اخلاقی چندی دارد ازجمله:

الف) فرمان برداری از شـــوهر: منظور از اطاعت زن، فرمان برداری او از شوهر در اموری است که مخالف احکام الهی نباشـــد و هرگاه که چنین فرمان و دستوری رسد، وظیفه، تخلف و یا به صورتی فرار از آن اســـت، زیرا در همه حال حکم خداوند متعال بر حکم بشر مقدم است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «وَ لَوْ أَمَرْتُ أَحَداً أَنْ یَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْأَهَ أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا؛ اگر سجده کردن برای غیرخدا جایز بود، دستور می‌دادم تا زن در برابر شوهرش سجده کند.»(۳)

ب)خوب شوهرداری کردن: خوب شوهرداری یک هنر اســـت و نیاز به ذوق و سلیقه و مهارت‌های خاص دارد. سعادت یا شقاوت «خانواده» در دست «زن» است. زن اگر به مهارت خوب شوهرداری آشنا باشد، می‌تواند با انجام وظایفی که خداوند بر عهده او مقرر کرده، خانه را به صورت «بهشت برین» درآورد و از شوهر و فرزندان خود، افرادی لایق، پویا، خلّاق و آبرومند بسازد و خانه را محل آسایش و فضیلت و خوشبختی قرار دهد. شوهرداری در اســـلام اهمیت بسیار زیادی دارد و در همین رابطه امام علی(ع) می‌فرماید: «جِهَادُ الْمَرْأَهِ حُسْنُ التَّبَعُّل؛ جهاد زن خوب شوهرداری است.»(۴)

ج) خـــوش اخلاقی: زن فهیم و نیک‌اندیش می‌داند که تمامی انسان‌ها شیفته محبت و دلباخته جذابیت‌های روانی و کشـــش‌های نفســـانی‌اند. از ایـــن رو هنر او در این اســـت که با درکی درســـت از ویژگی‌های اخلاقی، خصیصه‌های شـــخصیتی و نیازهای نفســـانی شوهر، مهرطلبی‌ها،محبت‌جویی‌ها، تشویق پذیری‌ها،زیبانگری‌ها و عاقبت‌اندیشی‌ها را با به کار گیری مطلوب‌ترین روش‌ها در مناسب‌ترین موقعیت‌ها به شوهر پاسخ گوید و او را دور از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درون، در برابر همه کشش‌ها و محرک‌های بیرونی مصون کند. پیامبر اسلام(ع) می‌فرماید: «هر زنی که شوهرش را با زبانش بیازارد، خداوند هیچ کار واجب و مستحبی را از او نمی‌پذیرد و هیچ کار نیکش را قبول نمی‌کند تا وقتی که شوهرش را راضی کند اگرچه روزها روزه بگیرد و شب‌ها به عبادت مشغول شود.»(۵)

د) احترام به شوهر: زن فهمیده می‌داند که شوهرش آرامش خواه و امنیت طلب است و دوست دارد در محیطی سرشـــار از صمیمیت و صفا زندگی کند. امام صادق(ع) می‌فرماید: «...خوشـــا به سعادت و خوشا به سعادت آن همســـری باد که به شـــوهرش احترام گذارد و او را آزار نرساند و در تمام مواقع از شوهرش اطاعت کند.»(۶)

ه) اظهار عشق و علاقه نسبت به شوهر: زن خردمند و صالحه می‌داند که شـــوهرش تشنه محبت و دوستی اوست و دل او به محبت همسرش زنده است. امام باقر(ع) می‌فرماید: «برای زن هیچ شفاعتی در پیشگاه پروردگارش به اندازه رضایت شوهرش ثمربخش و مفیدتر نیست.»(۷)

وظایف شرعی زن نسبت به شوهر

یک سری وظایف شرعی نیز برای زن نسبت به شوهر وجود دارد ازجمله:

> **امام سجاد(ع) در رساله حقوق می‌فرماید: حق پدرت بر تو آن است که بدانـــی او اصل تو و تو فرع اویی. اگر پدرت نبود تو نبودی؛ پس هرگاه در دلت خودپسندی راه یافت، بدان که پدرت ریشه نعمت‌هایی است که از آن برخورداری. خدای را سپاس گزار و شکر به‌جای آور.**

الف) عدم خروج از منزل مگر به اذن شوهر؛

ب) زن بایـــد خود را برای هر لذتی که همســـرش می‌خواهد تسلیم کند و بدون عذر شرعی از نزدیکی او جلوگیری نکند؛(۸)

ج) پاک کردن خود از هر چیزی که باعث دور کردن شوهر از تمتعات جنسی است؛(۹)

د) عدم جواز صدقـــه دادن، نذر کردن مگر به اذن شوهر. (از مال شـــوهر- در نذر و صدقه از مال خودش آزاد است)(۱۰)

اولویت حق در صورت تزاحم حق والدین و شوهر

با این مقدمات می‌توان گفت اگرچه حق والدین زیاد اســـت، ولی با توجه به وظایف زن نسبت به شوهر؛ چه وظایف شـــرعی چه وظایف اخلاقی، بر زن لازم است که زندگی‌ای که تشکیل داده را حفظ کند و اولویت را به حفظ زندگی خود بگذارد و شوهرش را راضی کند تا زندگی از هم نپاشد؛ بنابراین حتی‌الامکان باید زن، شوهرش را با گفت‌وگو و محبت راضی کند تا بتواند وظایفش را نسبت به والدین انجام دهد؛ اما اگر اختلاف بین والدین و شوهر پیش آمد که نمی‌تواند بین آنها جمع کند، لازم اســـت فرض‌های مسئله را مورد بررسی قرار دهیم:

الف) این اختلاف ریشه و علت خاصی ندارد که باید سعی کرد با نهایت درایت و با حفظ بی‌طرفی از گسترش آن جلوگیری کرد.

ب) این اختلاف دارای ریشـــه و علتی اســـت که در این صورت می‌توان با پیدا کردن آن راهی برای حل این اختلاف پیدا کرد. درواقع با از بین بردن اختلاف ســـابق این مشکل خودبه خود از بین می‌رود.

ج) ریشه و علت اختلاف را پیدا کرده‌اید، ولی خود به تنهائی نمی‌توانید اختلاف را از میان بردارید، در این فرض با کمک گرفتن از افراد بزرگ‌تر و بیطرف فامیل و محل، باید اختلاف به وجود آمده را حل کرد.

د) اگـــر با کمک گرفتن از افراد بزرگ‌تر و بیطرف فامیل و محل هم اختلاف برطرف نشد در این صورت شما باید حتی‌المقدور طوری برخورد کنید که نه مادر ناراحت شود نه شوهر، به این شکل که وظائف خود را نسبت به مادر و همسر به طور کامل انجام دهید و نیکی خود را در حق پدر و مادر بیشـــتر و کامل‌تر کنید و از آنها بخواهید که برای حفظ زندگی شـــما از اختلافات خود دست بردارند. البته در همه موارد باید توجه داشت که این خداوند اســـت که قلب‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند. پس از او بسیار کمک بخواهید قطعاً شما را در این کار یاری خواهد کرد. در بعضی مواقع هم نمی‌توان کاری کرد که طرفین ماجرا ناراحت نشـــوند، بلکه باید یکی از آن دو طرف را بر دیگری ترجیح بدهد. در این صورت باید با حفظ احترام نسبت به والدین، زندگی‌اش را حفظ کند تا خانواده از هم نپاشد.

منبع برای مطالعه بیشتر

- آیین همسرداری اثر آیت‌الله ابراهیم امینی.

پی نوشت‌ها:

۱. بقره، آیه ۸۳، نساء، آیه ۳۶، انعام، آیه ۱۵۱، اسراء، آیه ۲۳، عنکبوت، آیه ۸، لقمان، آیه ۱۴، احقاف، آیه ۱۵. ۲.علامه مجلســـی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، نشـــر دار الاحیاء للتراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. ج ۷۱، ص ۱۵ ۳. علامه مجلســـی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، نشر دار الاحیـــاء للتراث العربی، چـــاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۷، ص ۳۹۹ ۴. علامه مجلســـی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، نشر دار الاحیاء للتراث العربـــی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. ج ۳، ص ۲۵۲؛ نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۶. ۵. علامه مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، بیروت، نشر دار الاحیاء للتراث العربـــی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰۳، ص ۲۴۴، ح ۱۵. ۶. همان، ص ۲۵۲، ح ۵۵. ۷. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، دار الاسوه الطباعه و النشر،۱۴۲۲ ه.ق. ج ۱، ص ۵۶۱. ۸. امـــام: تـــحریـــر الوســـیلـــه، کـــتـــاب نـــکـــاح، فـــصـــل فـــی الـــنـــشـــوز، قبل از م ۱ و توضیح المسائل، م ۲۲۸۸؛ و بهجت: توضیح المسائل، مسئله ۱۸۹۷؛ و فاضل: توضیح المسائل، م ۲۴۸۰. ۹. تبریزی: منهاج الصالحین، م ۱۳۶۵. ۱۰. امـــام: تـــحریـــر الوســـیلـــه، کـــتـــاب نـــکـــاح، فـــصـــل فـــی الـــنـــشـــوز، قبل از م ۱.

مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی